

## نقد مقاله «دیدگاه برخی خاورشناسان در مورد قرآن بسندگی و نفی احادیث»

دکتر نادعلی عاشوری تلوکی\* (دانشیار گروه الهیات دانشگاه آزاد اسلامی - واحد نجفآباد)

### چکیده

نوشتار «بررسی دیدگاه برخی خاورشناسان در مورد قرآن بسندگی و نفی احادیث» که در شماره هشتم سال پنجم مجله قرآن پژوهی خاورشناسان انتشار یافته است به ردّ دیدگاه‌های آوروئس در مورد حدیث بسندگی پرداخته است و نوشتار حاضر را می‌توان در واقع تکمله یا تتمه‌ای بر نوشتار مذکور تلقی کرد. در این نوشتار، بعد از چند توصیه در مورد شیوه پاسخ‌گویی مقاله فوق، به اشکالات دیدگاه قرآن بسندگی آوروئس پرداخته شده است. نخست به اشکال مبنایی آن یعنی تفسیر به رأی آیات قرآن و عدم توجه به همه آیات اشاره گردیده، سپس دلایل قرآن، تاریخی و عقلی برای اثبات حقانیت احادیث و کارکرد آنها آورده شده است. بر اساس آیات متعدد اثبات شده که حدیث مکمل قرآن واقعیتی تاریخی است که بهترین دلیل بر وجود واقعی آن، مجموعه‌های حدیثی شیعه و اهل سنت است. همچنین نقد برخی احادیث ضعیف از سوی دانشمندان مسلمان نمی‌تواند دلیل انکار اصل حدیث شود.

**کلید واژگان:** قرآن، حدیث، پیامبر ﷺ، خاورشناسان، قرآن بسندگی، نفی احادیث.

## مقدمه

در شماره هشتم مجله وزین قرآن پژوهی خاورشناسان، مقاله‌ای با عنوان «بررسی دیدگاه برخی خاورشناسان در مورد قرآن بسندگی و نفی احادیث» صفحه ۲۹-۶۴ انتشار یافته است که به نظر می‌رسد برای تکمیل و متمیم آن، بیان چند نکته ضروری است؛ زیرا گرچه مترجم محترم مقاله، سعی بلیغ نموده است که با راهنمایی یکی از اساتید ارجمند، پاسخی درخور به دیدگاه انحرافی و یا لاقفل غیر واقعی «خاورشناس معاصر فرانسوی آوروئس» (Averoes) ارایه نماید، ولی به نظر می‌رسد جای پاسخ‌های دیگری در مقابل ایرادات خاورشناس مذکور همچنان باز است که شاید محدودیت حجم مجله و ظرفیت مقاله، اجازه بحث و بررسی بیشتر را به مترجم محترم مقاله نداده است.

پیش از آغاز، یادآوری چند نکته در مورد مقاله فوق ضروری است.

**نکته اول:** عنوان مقاله با آنچه در متن آن آمده سازگاری دقیقی ندارد و می‌توان گفت تا حدودی عنوان با معنوی سازگار نیست؛ زیرا آنچه در عنوان آمده «دیدگاه برخی خاورشناسان» است در حالی که در متن مقاله تنها به دیدگاه یکی از آنها یعنی آوروئس اشاره شده است. اگر بودند یا هستند خاورشناسان دیگری که همانند آوروئس می‌اندیشند یا همانند وی اظهار عقیده می‌کنند، بهتر بود جهت اطلاع هرچه بیشتر خوانندگان محترم مجله، از آنها نیز سخنی به میان می‌آمد و اگر تنها اوست که چنین عقیده‌ای دارد، در این صورت، ذکر عنوان «برخی خاورشناسان» چندان موجه و مقبول به نظر نمی‌رسد.

**نکته دوم:** طرح شبهه آنگاه می‌تواند مفید باشد که پاسخی درخور و دلایلی شایسته و استدلالی همه جانبه ارایه شود. اما اگر به هر دلیلی، حتی به خاطر محدودیت ظرفیت مجله یا محدودیت حجم مقاله نمی‌توان جواب‌های قانع کننده‌ای ارایه نمود، شاید بهتر آن باشد که از طرح شبهه پرهیز کرد یا اینکه در طی دو یا سه شماره از مجله به پاسخ آن اقدام نمود؛ زیرا ممکن است برخی افراد کم اطلاع یا غیر متخصص دچار خطا و لغزش شده یا گرفتار شک و تردید بیش از پیش شوند.

**نکته سوم:** در پاسخ به یک خاورشناس غربی به همان اندازه که بهره‌گیری از تفاسیر معروفی همانند جامع البیان، مجمع البیان، المیزان، کشاف، مفاتیح الغیب و درخور تحسین و شایسته تقدیر است، بهره‌گیری از تفاسیر غیر معروفی نظیر برخی از مواردی که در متن مقاله آمده، نمی‌تواند دفاع‌پذیر یا درخور اعتنا باشد؛ زیرا خاورشناسی که به رغم آن همه منابع حدیثی دست اول، به این راحتی، به نفی احادیث می‌پردازد و به تعبیر نویسنده مقاله «بسیار استادانه و با طرخی زیبا» (متقی‌زاده و عالی‌قدر، «بررسی دیدگاه برخی خاورشناسان...»، قرآن‌پژوهی خاورشناسان، ۸ / ۳۱) به اثبات قرآن و نفی حدیث اقدام می‌کند، چنین فردی هرگز نمی‌پذیرد که برای رد سخنان و نفی دلایلش به بعضی تفسیرهای غیر معروف و ناآشنا استناد گردد؛ بنابراین، بهتر است در چنین مواردی به همان تفاسیر دست اول و معروف بسنده نمود و از ارجاع به تفسیرهایی که نه مفسرش چندان معروف و مشهور است و نه تفسیرش آنچنان مهم و تأثیرگذار بوده، صرف‌نظر کرد.

**نکته چهارم:** آنچه در مقاله مذکور آمده، می‌توان سرآغاز یک حرکت نوین و بلکه فتح‌بایی در زمینه قرآن‌بسنده‌گی و نفی احادیث در عصر حاضر تلقی نمود و آن را فرصت مغتنمی به شمار آورد که می‌توان بر محور آن، دلایل دانشمندان مسلمان، به ویژه علمای شیعه را به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار داد. بی‌تردید، اگر موارد پانزده‌گانه مطرح شده در مقاله مذکور دسته‌بندی شده و طی دو یا سه مقاله به تفصیل به بحث پیرامون آن اقدام شود، به مراتب سزاوارتر و پسندیده‌تر از طرح فعلی آن است که می‌خواهیم همه این پانزده مورد را در یک مقاله پاسخ بگوییم که قطعاً در برخی موارد به توفیق نایل نمی‌شویم. حتی به عقیده نگارنده، شایسته است که دیدگاه آوروئس به همراه نقد و بررسی و تحقیق و تعلیق عالمانه و همه‌جانبه آن، به عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد چندین نفر از دانشجویان رشته علوم قرآن و حدیث انتخاب شود؛ چرا که بررسی همه‌جانبه این بحث و نقد عالمانه، محققانه و موشکافانه آن به طور قطع، فراتر از حد یک مقاله مفصل و بالاتر از توان یک یا دو دانشجوی کارشناسی ارشد است، حتی اگر با اشراف و نظارت استاد راهنمایی فرهیخته و فاضل انجام پذیرفته باشد.

**نکته پنجم:** در مراجعه به تحقیقات خاورشناسان و به هنگام مواجهه و رویارویی با آثار علمی آنان، به ویژه در مسائل مهم اعتقادی و خصوصاً در دو زمینه قرآن و حدیث، همواره باید به دو جنبه مثبت و منفی پژوهش‌های آنان به عنوان یک اصل مهم و اساسی توجه داشت.

جنبه مثبت از آن نظر است که چون آنان به وحیانی بودن قرآن ایمان ندارند و آسمانی بودنش را نمی‌پذیرند و به سنت هم به طور کلی بی‌عقیده‌اند یا آن را حجت نمی‌دانند؛ از این‌رو، قرآن و سنت را بسان دو اثر علمی و صرفاً با نگاه کلاسیک و مدرسه‌ای می‌نگرند و هر آنچه دریافته‌اند (جدای از اینکه به اعتقاد ما درست باشد یا نباشد و با صرف نظر از اینکه بی‌غرض باشد یا غرض‌ورز) به راحتی مطرح می‌کنند؛ پژوهش‌های علمی و تحقیقات فنی آنان می‌تواند توجه و در خور اهتمام باشد؛ چرا که شبهه‌ها و اشکالاتی را که به قرآن و حدیث وارد می‌سازند، به طور غیرمستقیم خدمتی را به ثقلین انجام داده و باعث می‌شوند که مسلمانان به تلاش بیشتر و کوشش افزون‌تر وادار شده، به پاسخگویی به این شبهه‌ها پردازند و بیشتر به قرآن و حدیث مراجعه نمایند و از این طریق، نورانیت قرآن و عظمت سنت بیش از پیش روشن‌تر شده و شفاف‌تر گردد.

جنبه منفی تحقیقات خاورپژوهان و بُعد دیگر پژوهش‌های آنان این است که غالباً از غرض‌ورزی نسبت به اسلام و مسلمانان خالی نیست و در بیشتر موارد، برای مشوه جلوه دادن اسلام و قرآن از هیچ تلاشی دریغ نمی‌ورزند. گذشته از اینکه در موارد بسیاری، این تحقیقات از عمق و غنای لازم یا آگاهی و اطلاع کافی هم برخوردار نیست و در واقع، باید در کنار غرض‌ورزی، ناآگاهی را هم اضافه کرد که در این صورت، روشن است که حاصل کار تا چه اندازه از واقعیت به دور خواهد بود؛ امری که در تحقیقات آوروئس به خوبی مشهود است. البته اگر خوشبینانه قضاوت نموده، پژوهش‌های آنان را عمیق و غنی بدانیم، باید بگوییم که این عمق و غنا هم بر پایه آراء و اندیشه‌های اهل سنت استوار است و به طور قطع از دیدگاه شیعه در زمینه‌های مورد پژوهش بی‌اطلاع‌اند که این امر وظیفه ما را در ترویج و تبلیغ معارف تشیع دوچندان می‌کند.

البته نباید از حق گذشت که در بین خاورشناسان، شخصیت‌های علمی قابل احترام کم نیستند که با انصاف علمی و داوری منصفانه به عرضه پژوهش‌های قرآنی همت گماشته‌اند، ولی حتی با این نگاه هم نباید فراموش کرد که آنان هرگز همانند دانشمندان مسلمان که در مسیر خدمت به قرآن و به منظور جلب رضایت خداوند و در جهت رسیدن به قرب الهی قدم بر می‌دارند، نیستند و هرگز همانند مسلمانان، پژوهش‌های قرآنی را به عنوان یک واجب شرعی و وظیفه دینی انجام نمی‌دهند، بلکه در خوشبینانه‌ترین حالت باید گفت، آنچه انجام می‌دهند صرفاً یک تلاش علمی است برای حل یک یا چند پرسش و در جهت کشف یک مجهول یا پاسخ به یک معما و یک پرسش. پر واضح است که میان این دو دیدگاه که بر مبنای دو نوع نگاه و دو گونه تفکر صورت می‌گیرد، چقدر تفاوت است. استاد دکتر حجتی در مقدمه «پژوهشی در تاریخ قرآن» ضمن اینکه اهتمام و توجه خاورشناسان به قرآن را در گستره تاریخی بالغ بر چندین قرن می‌داند که دقیقاً از قرن دوازدهم میلادی آغاز گشته «و عده‌ای از آنها با پشتکار شگفت‌آوری به این کار اهتمام ورزیدند و تا هم اکنون نیز این تحقیق ادامه دارد» (حجتی، پژوهشی در تاریخ قرآن، ۱۶) بر این نکته تأکید می‌ورزد که «عنایت خاورشناسان به علوم قرآن در قرن معاصر به مرحله‌ای رسید که برای هر محقق اسلامی سخت شگفت‌انگیز و بهت‌آور است و به عنوان نمونه یادآور می‌شویم که در اوایل قرن بیستم میلادی انجمن علمی مونیخ کشور آلمان مصمم گردید تا آنجا که توانایی دارد، منابع ویژه قرآن و علوم قرآنی، اعم از تفسیر و جز آن را - که هر محقق را به قرآن، رموز و اسرار و مباحث مربوط به آن رهنمون است - فراهم آورد» (همان). ولی با این همه و ضمن ستودن و ارج نهادن به تلاش‌های علمی بسیاری از آنان که در واقع همان جنبه مثبت تحقیقات خاورشناسان است، هشدار می‌دهد که «متأسفانه در غالب آثار خاورشناسان لغزش‌های غیر قابل اغماضی به چشم می‌خورد که این لغزش‌ها بازده عدم توجه آنان به ضوابط تحقیق در مسائلی هست که بر حدیث و نقل متکی است» (همان، ۲۰-۱۹) ایشان نیز می‌نویسد: «غالباً جنبه‌های الهی کتاب مقدس و آسمانی اسلام

برای آنها به هیچ وجه مطرح نیست و آن را به صورت یک کتاب عادی و در عین حال، نوشته‌ای حادثه‌آفرین در تاریخ بشریت تلقی نموده و به بحث و کاوش درباره آن می‌پردازند که تحقیقات آنها با روح قرآن به شدت بیگانگی دارد. آنها از جنبه متافیزیکی قرآن - که در ظل آن - رویدادهای تاریخی در زندگانی بشر پدید آمد، چشم‌پوشی نموده و روش مسلمانان را در نقد و تحلیل اخبار و احادیث و روایان آنان نادیده گرفته‌اند...» (همان، ۱۸). با این مقدمه، به اصل بحث بازگشته، برخی اشکال‌های وارد به نظریه آوروئس را بررسی می‌کنیم.

#### اشکال اساسی و مبنایی نظریه آوروئس

اگر بپذیریم که استناد ایشان به آیات مورد استشهادشان کاملاً درست است و نتوان - آن گونه که وی مدعی است - با تکیه بر قرآن، وجود حدیث را به اثبات رساند، باز هم مدعای آوروئس قابل اثبات نیست و در معرض خدشه و ایراد است؛ زیرا آنان که وجود حدیث را ضرورتی انکار ناپذیر می‌دانند، صرفاً با تکیه بر آیات مورد استناد وی به اثبات حدیث نمی‌پردازد که اگر ثابت شد آن آیه‌ها هیچ ارتباطی با اصل موضوع ندارند، مدعای ایشان ثابت شده و وجود احادیث به طور کلی منتفی اعلام شود، بلکه مسلمانان بر مبنای یک ضرورت عقلی و تجربه تاریخی و بر پایه شواهد فراوان قرآنی و روایی (روایاتی صد در صد متقن و محکم) اعتقاد دارند که علاوه بر قرآن، منبع دیگری به نام حدیث وجود دارد که هرگز نمی‌توان آن را نادیده انگاشت و ادعای بسندگی قرآن به دلایل فراوانی از اساس پوچ و باطل است. ضمن اینکه وی در استناد به قرآن، صرفاً بر پایه برداشت شخصی خویش سخن گفته و حتی ادعای خویش را با دلایل کافی و شواهد متقن هم ارایه نکرده است. به نظر می‌رسد، آوروئس فرضیه‌ای را در ذهن خویش پرورانده و اعتقاد و باوری را یقینی فرض کرده، آنگاه سراغ قرآن رفته تا برای این فرضیه ذهنی، از آیات وحی شواهدی بیابد و در واقع، برداشت قلبی و قبلی خویش را به قرآن تحمیل نموده است؛ امری که مصداق واقعی تفسیر به رأی است و در لسان پیشوایان دین به شدت مورد مذمت و

نکوهش قرار گرفته است. قرآن مجموعه‌ای واحد و یک واحد یکپارچه است. نمی‌توان با تکیه بر یک یا چند آیه یا حتی با تکیه بر بخشی از یک آیه به سمت جبر یا اختیار‌گرایی پیدا کرد یا عقیده‌ای مشابه آنچه آوروئس بیان کرده، ارایه و اظهار نمود. بی‌تردید، جبریه با تأکید بر آیاتی نظیر «تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» (آل عمران/۲۶) به سمت جبر کشیده شدند و مفروضه نیز با تکیه بر آیاتی نظیر «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان/۳) به سوی تفویض سوق پیدا کردند که ادعای هیچ یک از آنان مقبول و پذیرفتنی نیست؛ چرا که فقط بخشی از قرآن را هدف اعلا‌ی خویش قرار دادند. قرآن نه تنها «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ» (نساء/ ۱۵۰) را نمی‌پذیرد، بلکه آن را به شدت مردود می‌داند. چیزی که آوروئس و امثال او بدان توجه ندارند؛ بنابراین، باید گفت یک ایراد اساسی و یک اشکال مبنایی به نظریه آوروئس وارد است؛ یعنی بحث فقط بر سر ایرادهای شکلی و ظاهری صرف نیست که در مقاله مذکور در شماره ۸ این مجله وزین سعی شده به پاسخ ایرادهای وی بپردازد، بلکه مطلب فراتر از این حرف‌هاست و نظر آوروئس از اساس باطل و از پایه ویران است؛ چرا که به سراغ بخشی از قرآن و آن هم آیاتی که به زعم وی مرادش را برآورده می‌کرده، رفته و از بخش‌های دیگر کلام الهی غفلت ورزیده است.

اینجاست که شکل پاسخگویی به آوروئس و امثال وی فرق می‌کند و در کنار پاسخ‌های حلی باید جواب‌های نقضی هم به این قبیل خاورشناسان ارایه داد که اگر حقیقتاً قرآن را قبول دارند که بر مبنای آن، انکار حدیث را نتیجه گرفته و بدان سو‌گرایی پیدا کرده‌اند، قاعدتاً نباید در مقابل استدلال‌های طرف مقابل که آنها نیز علاوه بر قرآن، به دلایل دیگر هم استناد می‌کنند، مقاومت نموده یا به مقابله برخیزند؛ به عبارت دیگر، اگر مخالفان نظریه آوروئس، هم از قرآن و هم از غیر قرآن ثابت نمودند که سخن وی باطل است و نمی‌توان با تکیه بر بخشی از آیات - آن هم صرفاً بر پایه برداشت‌های شخصی خویش - به نفی حدیث اقدام نمود، نباید از پذیرش سرباز زند؛ زیرا فرض بر این است که لااقل قرآن را قبول دارد که بر مبنای آن، نفی احادیث را نتیجه می‌گیرد. این همان نکته

کلیدی و رمز اساسی است که در مقدمه بحث در بیان جنبه‌های مثبت و منفی تحقیقات خاورشناسان بدان اشاره شد که به نظر می‌رسد بدون توجه به آن، در افراط و تفریط گرفتار می‌شویم. با توجه به این نکته مهم به اصل بحث بازگشته و برای پاسخ به ادعای آوروئس، دلایل خویش را حول چهار محور قرآنی، روایی، تاریخی و عقلی ارایه می‌کنیم.

### الف) دلایل قرآنی

اولین و بلکه مهم‌ترین آیه و شفاف‌ترین کلام در این زمینه آیه ۲۱ سوره احزاب است که می‌توان آن را «آیه اسوه» نامید که با صراحت سیره و سنت پیامبر اکرم را اسوه و الگوی امت معرفی نموده و آن را سرمشق امت و شیوه‌نامه زندگی مسلمانان قرار داده است: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (احزاب/۲۱). تردیدی نیست که پیامبر ﷺ - نعوذاً بالله - خاصیت یک ضبط صوت را ندارد که صرفاً هر چه از جانب خداوند دریافت می‌کند، بدون کم و کاست به مردم عرضه نمایند. مشخص است که ایشان چنین نقش و چنین وظیفه‌ای داشته و هر آنچه خداوند به وی وحی نموده، بی‌هیچ کم و کاستی به مردم ابلاغ نموده است، ولی سخن این است که آن حضرت علاوه بر انجام صحیح و درست این مسئولیت عظیم، هر آنچه دریافت می‌کند، علاوه بر ابلاغ لسانی و اظهار زبانی، در قالب سیره عملی خویش وحی الهی را به کار می‌بندد. در واقع، آن حضرت تجسم عینی تعالیم وحی و آئینه تمام‌نمای آموزه‌های الهی و معارف دینی می‌باشد؛ یعنی همان تعبیر اسوه‌ای که قرآن از آن یاد نموده، بر ایشان صدق می‌کند و دقیقاً به همین دلیل است که مسلمانان باید آن حضرت را مقتدای خویش بدانند و اسوه و الگوی زندگی خود قرار دهند؛ امری که تقریباً همه مفسران شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند؛ چنان‌که علامه طباطبایی در تفسیر این آیه پس از بیان توضیحاتی با صراحت می‌نویسد: «معنای آیه این است که به او تأسی کنید هم در گفتارش و هم در رفتارش» (طباطبایی، المیزان، ۴۵۲/۱۶).

در این صورت باید از خاورپژوهانی همانند آوروئس پرسید که مراد از اسوه بودن پیامبر چیست؟ چرا خداوند اصرار دارد که با چنین صراحت و چنین قاطعیت، آن حضرت



را اسوه امت و الگوی جامعه معرفی کند؟ اساساً اسوه بودن چه معنا، مفهومی و کاربردی می‌تواند داشته باشد جز اینکه آدمی در همه جوانب زندگی، به ویژه در گفتار و کردار خویش، الگو و سرمشق دیگران باشد؟ این آیه نه تنها وجود احادیث و سنت پیامبر را اثبات می‌کند، بلکه از آن فراتر رفته، به «حجیت سنت» نیز می‌پردازد و با صراحت بیان می‌دارد که سنت صحیح پیامبر، اعم از قول، فعل و تقریر ایشان صد در صد حجت و برای مسلمانان، همانند قرآن اعتمادآور و استنادپذیر است. بلی، اگر حدیثی جعلی و ساختگی بود یا سیره‌ای ناصواب و غیر صحیح به ایشان منتسب گردید، هیچ یک از فرقه‌های مسلمان این امر را نمی‌پذیرد و همگان بر بطلان چنین احادیثی اجماع دارند. البته باید توجه داشت که حدیث جعلی و مردود و باطل بودن آن یک بحث است و نفی احادیث به طور کلی و بسنده نمودن به قرآن به عنوان تنها منبع شرعی، بحث دیگری که ظاهراً این قبیل خاورپژوهان این دو را از هم جدا نساخته و بی‌توجه به ماهیت قرآن و حدیث، این دو را با هم خلط کرده‌اند.

به هر صورت، آنچه از آیه مذکور و آیات دیگر می‌توان استفاده نمود همان است که بیان شد. زیرا آنچه در زبان عرف و سیره عقلا از «اسوه» بودن فهمیده می‌شود، این است که رفتار و گفتار فردی برای دیگر افراد الگو و سرمشق باشد.

از سوی دیگر، تردیدی نیست که لغات قرآن و زبان قرآن غیر از زبان عرف و سیره عقلا نیست؛ زیرا اساساً شارع، خود، در رأس عقلای عالم قرار دارد. عقلای عالم از قدیم و جدید متفق القول‌اند که مراد از اسوه بودن، الگو بودن شخص در گفتار و کردار است؛ بنابراین، چگونه می‌توان بی‌توجه به معنا و مفهوم این قبیل آیات، همه چیز - جز قرآن را - با این صراحت و به طور مطلق نفی نمود به گونه‌ای که حتی پاره‌ای احادیث متواتر و قطعی، نظیر حدیث غدیر، حدیث منزلت، حدیث ثقلین و احادیث فراوان مشابه آنها را به کلی نفی کرد؟! در کدام تفسیر و با استناد به سخن کدام مفسر چنین استنباطی به دست آمده است؟ حتی یک مفسر از صدر اسلام تاکنون - به رغم اختلاف بسیاری که در اعتقادات مذهبی و

روش‌های تفسیری با یکدیگر دارند - چنین نتیجه‌ای نگرفته و چنین سخنی نگفته است که آوروئس و امثال وی به زبان آورده‌اند. آیا این اجماع و اتفاق نظری که در بین مفسران صدر اسلام تاکنون وجود دارد، خود، دلیل محکم و شاهد متقنی بر رد و نفی سخنان این گونه خاورپژوهان نیست؟

دومین آیه‌ای که می‌توان در این زمینه بدان استناد نمود، آیه سوم و چهارم سوره نجم است که می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾. اگرچه تقریباً همه مفسران فریقین مراد از آیه را قرآن دانسته، بر این عقیده‌اند که منظور از «ما ینطق»، نطق به قرآن است (حقی بروسی، روح البیان، ۲۱۳/۹-۲۱۲؛ شوکانی، فتح‌القدیر، ۸۹۷/۲؛ طباطبایی، المیزان، ۵۰/۱۹)، همان‌گونه که در جای خود ثابت شده است در امثال این گونه آیات باید گفت: «الاعتبار بعموم اللفظ لا بخصوص السبب» (فتح‌القدیر، ۹۹۰/۲). به همین دلیل، شوکانی در تفسیر ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ می‌نویسد: «ای ما یصدر نطقه عن الهوی لا بالقرآن ولا بغيره». (همان، ۸۹۷/۲). علامه طباطبایی نیز آیه را عام دانسته، با صراحت آن را شامل آیات قرآن و سخنان حضرت و احادیث ایشان می‌داند (طباطبایی، المیزان، ۵۰/۱۹)؛ یعنی هم به اعتقاد اهل سنت چنان که از شوکانی و حقی بروسی نقل شد و هم به عقیده شیعه همان‌گونه که از علامه طباطبایی بیان گردید، پیامبر علاوه بر وحی قرآن، در موارد دیگری هم که به شرح و تفسیر آیات پرداخته و تکالیف و وظایف مسلمانان را بیان فرموده نیز از روی هوی و هوس سخن نگفته، بلکه تماماً بر مبنای وحی الهی است. نهایت چیزی که می‌توان گفت، این است که همان‌گونه که متکلمان مسلمان گفته‌اند، وحی دو گونه است: یکی وحی متلو یا وحی مقروء که همان آیات قرآن است که به وسیله جبرئیل بر قلب پاک پیامبر نازل شده است و تماماً در میان دو جلد یعنی «ما بین الدفتین» یا «ما بین اللوحین» گردآوری شده است (ر.ک: خویی، البیان؛ معرفت، التمهید؛ طباطبایی، المیزان) [۱]. و دیگری وحی غیر متلو یا وحی غیر مقروء است که سخنان پیامبر در تبیین و تفسیر وحی متلو را شامل می‌شود و آن را سنت حضرت یا احادیث ایشان نام نهاده‌اند که بخش زیادی از آنها در کتاب‌های حدیثی شیعه و سنی گردآوری شده است (عاشوری، درآمدی بر حدیث پژوهی، ۲۷).

سومین آیه‌ای که برای اثبات اصالت حدیث و حتی حجیت آن می‌توان مورد استناد قرار داد، آیه ۴۴ سوره نحل است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ». بر اساس این آیه، پیامبر نه تنها وظیفه ابلاغ وحی و تبلیغ آیات قرآن را بر عهده دارد و باید آن را به بهترین شکل ممکن به انجام رساند، بلکه وظیفه‌ای فراتر از این یعنی وظیفه تفسیر و تبیین آیات را نیز بر عهده دارد که هرگز نباید از آن غفلت ورزد. اکنون جای این پرسش است که اگر جز قرآن، هیچ امر دیگری نداریم و هیچ چیزی جز قرآن حجت نیست، تعبیر «لتبين لهم ما نزل اليهم» در ذیل آیه بیانگر چیست؟ اگر منظور از تبیین، بیان قرآن و ابلاغ آن باشد، نه تنها با سیاق آیه و لحن بیان آن سازگار نیست، بلکه تحصیل حاصل و تطویل بلاطائل است؛ زیرا خداوند این امر را در آغاز آیه و با تعبیر «وانزلنا اليك الذكر» بیان فرمود و چنان‌که در آیه نهم سوره حجر و آیات دیگر اشاره دارد، مراد از ذکر، همان قرآن است؛ بنابراین، هرگز نمی‌توان «لتبين» را قرآن دانست، بلکه بی‌تردید مراد از آن، تفسیر قرآن و شرح و توضیح آیات است در مواردی که اصحاب به این شرح و تفسیر نیازمند بودند. چنان‌که به نظر علامه طباطبایی مراد از «نزل اليهم» بیان معانی احکام و شرایع است و همین آیه دلیل حجیت کلام رسول الله است (فراست خواه، کیهان اندیشه، ۲۰/۴۰). حال سخن بر سر این است که اگر جز قرآن هیچ چیز دیگری نباشد، در این صورت، تبیین پیامبر و تفسیر آن حضرت چه معنایی دارد؟ اینجاست که مفسران فریقین، به رغم اختلاف دیدگاهی که در تعداد آیات تفسیر شده از سوی پیامبر دارند، متفق‌القول بر آن‌اند که به طور قطع، بخشی از آیات به وسیله آن حضرت تفسیر شده است. لذا در کتاب‌های تفسیری شیعه و سنی اگر نگوییم به صدها حدیث از پیامبر در تفسیر آیات برمی‌خوریم، قدر متیقن دست‌کم ده‌ها حدیث قطعی و مسلم از ایشان در تفسیر پاره‌ای از آیات وجود دارد که اگر جز قرآن هیچ چیز دیگری را قبول نداشته باشیم، نه تنها با اجماع مسلمانان و اتفاق نظر آنان در این زمینه مخالفت ورزیده‌ایم، بلکه به گواهی تاریخ نیز بی‌اعتنایی نموده؛ در نتیجه، خود را رسوا کرده‌ایم. چگونه می‌توان از قرآن سخن گفت، ولی ده‌ها و بلکه صدها

حدیث پیامبر در تفسیر آیات را نادیده گرفت؟ حتی اگر گواهی تاریخ را نپذیریم، مگر می‌توان به شهادت عقل و منطقی بی‌اعتنا بود و با بی‌پروایی بیان داشت که پیامبر در طول بیست و سه سال دوران پر فراز و نشیب نبوت خویش، جز قرآن سخن دیگری بر زبان نرانده است؟ آیا خطبه‌های حضرت در نمازهای جمعه یا سخنرانی‌های ایشان پیش از فرا رسیدن ماه مبارک رمضان و مواعظ اخلاقی و پند و اندرزهایی که به مناسبت‌های مختلف و گاه به درخواست اصحاب یا دیگر مخاطبان بیان می‌داشتند و در کتاب‌های مختلف متعدد تاریخی و حدیثی شیعه و سنی به یادگار مانده، انکار شدنی است؟ آیا می‌توان پذیرفت که پیامبر مبلغ دین و مروج شریعت باشد، ولی در عین حال جز قرآن و کلام وحی، سخن دیگری نگفته باشد؟ جالب است که بخشی از احادیث پیامبر - هرچند محدود - در نهج البلاغه و از سوی علی علیه السلام نقل شده است که هیچ‌کس نمی‌تواند در اصالت و صحت آن تردید روا دارد. اگر سخن این است که در بین احادیث، پاره‌ای احادیث ضعیف و برخی روایات جعلی راه یافته، سخنی است به غایت درست و منطقی که نه تنها خاورپژوهان، بلکه خود مسلمانان نیز قرن‌هاست که آن را گوشزد کرده و دلایل و انگیزه‌های متعدد آن را مورد بحث قرار داده و راهکارهای مناسب را بیان داشته‌اند و اساساً هیچ نیازی به دلسوزی و تذکر مستشرقان در این زمینه نبوده و نیست. اینکه کسی با تکلف بسیار و تصنع بیش از حد، تلاش کند که اصل حدیث و اصالت چنین منبعی را زیر سؤال برده، مورد تردید قرار دهد، باید گفت جز بی‌اطلاعی و ناشی‌گری هیچ توجیه دیگری برای کار وی نمی‌توان یافت. (نگارنده در اثر حدیثی خود با عنوان «درآمدی بر حدیث پژوهی» در فصل نهم به تفصیل به پاره‌ای از ایرادهای خاورپژوهان بر حدیث پاسخ داده است که نیازی به تطویل بحث در این نوشتار نیست).

چهارمین آیه‌ای که در اثبات اصالت حدیث و بلکه حجیت آن می‌توان بدان استناد نمود، آیه هفتم سوره حشر است: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا». اگر چه برخی مفسران، مراد از این آیه را تقسیم غنایم می‌دانند و پیامبر صلی الله علیه و آله هرچه انجام داد،

اصحاب باید آن را بپذیرند (شوکانی، فتح‌القدیر، ۹۹۰/۲)، بسیاری دیگر از مفسران، مضمون آیه را عام و شامل همه اوامر و نواهی آن حضرت به شمار می‌آورند (طباطبایی، المیزان، ۴۱۹/۱۹؛ حقی بروسی، روح‌البیان، ۴۳۰/۹). شوکانی نیز به رغم تذکر این مطلب، در ادامه بر این عقیده است که «والحق ان هذه الآیة عامة فی کل شیء یأتی به رسول الله من امر او نهی او قول او فعل، وان كان السبب خاصاً فالاعتبار بعموم اللفظ لا بخصوص السبب». (فتح‌القدیر، ۹۹۰/۲). اساساً غیر از این نیز قابل تصور نیست و به امثال آوروئس باید گفت که اگر واقعاً قرآن را قبول دارد یا حداقل با استناد به قرآن می‌خواهد نفی حدیث را نتیجه بگیرد، کاری عبث و زحمتی بیهوده می‌کشد؛ چرا که مسلمانان در موارد متعددی در این باره متفق القول هستند که چون قرآن به یک زمان خاص اختصاص ندارد، حتی اگر آیه‌ای در زمینه‌ای ویژه و خاص نازل شده باشد، یک اصل پذیرفته شده در بین مسلمانان رایج است که شأن نزول، مخصیص آیه نیست و آیه را در مورد خاص خود منحصر و محدود نمی‌سازد، بلکه عموم الفاظ قرآن و نه خصوص سبب، معتبر و مورد پذیرش است. در خصوص این آیه نیز مطلب دقیقاً همین است و بر همین مناسبت که بسیاری از مفسران بزرگ شیعه و سنی - چنانکه اشاره شد - مضمون آیه را عام و شامل همه اوامر و نواهی حضرت می‌دانند، همان گونه که خود پیامبر ﷺ در تفسیر این آیه با صراحت فرمود: «أمرتم ان تأخذوا بقولی وتتبعوا سنتی» (حقی بروسی، روح‌البیان، ۴۳۰/۹). این حدیث خود مصداق بارز نفی نظریه آوروئس است که سعی در انکار اصالت حدیث دارد. در ادامه سه آیه دیگر و تفاسیری که این آیات را بر حجیت حدیث و اصالت سنت

تفسیر نموده‌اند، می‌پردازیم. این آیات عبارت است از:

الف) آل عمران / ۳۱: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾؛

ب) نساء / ۸۰: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾؛

ج) نساء / ۵۹: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾.

چنانچه اشاره شد، از مضمون این آیات و آیات مشابه دیگر، تقریباً همه مفسران شیعه و سنی چنین نتیجه گرفته‌اند که سنت و حدیث پیامبر و سیره آن حضرت در کنار کتاب خداوند دومین منبع قانون‌گذاری در اسلام است و مسلمانان باید از آن تبعیت نمایند (برای پیگیری بیشتر این بحث و آشنایی بیشتر با دیدگاه‌های مفسران فریقین، ر.ک: میدی، کشف الاسرار، ۳۹/۱۰؛ طباطبایی، المیزان، ۳۲۶/۱ و ۶۳/۳۸؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳۲۹/۹؛ و ۱۵۷/۱۵۸/۵؛ حوی، الاساس فی التفسیر، ۵۸۳/۱۰؛ ابن جوزی، زادالمسیر فی علم التفسیر، ۲۱۱/۸؛ آلوسی، روح المعانی، ۵۰/۲۸؛ قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ۳۷/۱؛ طوسی، التبیان، ۲۳۶/۳؛ شوکانی، فتح القدير، ۴۷۳/۱؛ طبری، جامع البیان، ۲۳۲/۲۴).

#### ب) دلیل تاریخی

واقعیت‌های تاریخی گزاره‌های جزئی است که از بود و نبود حرف می‌زنند و امر و نهی بردار نیستند. آنچه درباره حدیث اتفاق افتاده نیز چنین است و حدیث به عنوان یک واقعیت تاریخی همانند قرآن، سرگذشتی دارد تا امروز که به دست ما رسیده تاریخی را پشت سر نهاده است. ده‌ها موضوع در حوزه حدیث پژوهی نظیر اختلاف نظر در زمینه نگارش حدیث، بحث‌های مفصل پیرامون گردآوری و تدوین حدیث، پدید آمدن علمی نظیر درایة الحدیث، علم رجال و دیگر علوم مختلف حدیثی، و نیز جواز نگارش حدیث یا ممنوعیت نگارش ممنوعیت نگارش آن در دوران خلفا، منع و نهی اکید خلفا از نگارش و حتی نقل حدیث، و نگارش ده‌ها کتاب مهم حدیثی و دست اول همزمان با آغاز قرن دوم هجری، تماماً در زمره واقعیت‌های قطعی تاریخی هستند که وجود عنصر مهمی به نام حدیث در اسلام را موجه می‌سازند. شاید این مثال ساده بیشتر باعث توضیح مطلب شود. همه می‌دانیم که وجود اسکناس اصلی و حقیقی باعث جعل اسکناس تقلبی می‌شود. اینکه صدها و بلکه هزارها حدیث ضعیف و جعلی پدید می‌آید، دقیقاً نشان دهنده وجود احادیث صحیح و قطعی است. اگر حدیث واقعیت نداشته و اصیل نبود، هرگز دلیلی بر جعل پاره‌ای احادیث ضعیف متصور نیست. اینکه پیامبر ﷺ در روایت صحیح و متواتر

نقد مقاله «دیدگاه برخی خاورشناسان در مورد قرآن‌بسندهی و نفی احادیث» / ۱۴۹

تکذیب، همگان را از جعل حدیث بر حذر می‌دارد و درباره این آفت ویرانگر هشدار داده، آن را پیشگویی می‌کند، حکایت از این واقعیت پذیرفته شده در بین مسلمانان دارد (عاشوری، در آمدی بر حدیث پژوهی، ۱۸۸-۱۹۳). چگونه می‌توان بی‌توجه به این واقعیت‌های تاریخی، اصالت حدیث و حجیت آن را زیر سؤال برد؟! مگر تاریخ از ما دستور می‌گیرد که اگر بخواهیم، باشد و اگر نخواهیم، نباشد؟! برای روشن‌تر شدن بحث، مختصری درباره حدیث تکذیب سخن می‌گوییم.

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «ولقد کُذِبَ علی رسول الله صلی الله علیه و آله علی عهده حتی قام خطیباً فقال من کذب علی متعمداً فلیتوبوا مقعده من النار» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱؛ نیز، ر.ک: فیض کاشانی، وافی، ۶۳/۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ۲/۲۲۵؛ شیخ بهایی، اربعین، ۳۳۵؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ۱۱۵/۸؛ طریحی، جامع المقال، ۲۹؛ عسگری، مقدمه مرآة العقول، ۲۱۵/۱-۲۱۰؛ احمد امین، پرتو اسلام، ۱/۲۵۴؛ قاسمی، قواعد التحدیث، ۱۶۸-۱۶۹؛ امین، اعیان الشیعه، ۱/۱۱۴؛ قربانی، علم حدیث، ۶۵؛ شیخ بهایی، وصول الاخیار، ۱۶۶-۱۶۸؛ میر خانی، سیر حدیث در اسلام، ۲۸؛ حسنی، اخبار و آثار ساختگی، ص ۱۱۹).

این حدیث از معدود روایات متواتری است که هم از طریق شیعه نقل شده و هم در جوامع حدیثی اهل سنت آمده است. ابوبکر صیرفی در شرح «الرساله» شافعی نقل می‌کند که این حدیث را بیش از شصت نفر از صحابه نقل کرده‌اند (قاسمی، قواعد التحدیث، ۱۸۰). ابن جوزی در مقدمه «الموضوعات» بیش از ۹۰ طریق برای آن ذکر نموده است، این در حالی است که دیگران حتی بیش از این تعداد هم نقل کرده‌اند (قاسمی، قواعد التحدیث، ۱۸۰). ابن صلاح در مقدمه کتاب حدیثی خود می‌گوید: حدیثی که به این مرتبه از تواتر رسیده باشد، در بین احادیث سراغ نداریم (شانه‌چی، علم الحدیث و درایة الحدیث، ۹۴) و علامه قاسمی با صراحت می‌نویسد: «اعلم ان حدیث «من کذب علی...» فی غایة الصحة و نهایة القوة حتی اطلق علیه جماعة انه متواتر» (قواعد الحدیث، ۱۹۷). وی همچنین معتقد است که این حدیث از معدود روایات متواتری است که در میان راویانش

«عشره مبشره» قرار دارند که پیامبر ﷺ به آنها مژده بهشت داده است و در میان احادیث، روایتی که تمامی «عشره مبشره» آن را نقل کرده باشند، جز همین روایت، نداریم (همان، ۱۸۰). وی همچنین می‌نویسد: ابن جوزی در مقدمه «الموضوعات» خود بیش از نود طریق برای آن ذکر نموده و گفته که از یک صد و بیست صحابی نقل شده است (همان). آیا حقیقتاً ذکر همین یک مورد، در اثبات بی‌اعتباری سخن آوروئس کافی نیست؟! آیا این نمونه به خوبی نمی‌رساند که مستشرقانی نظیر وی تا چه اندازه از مبانی فکری مسلمانان دور هستند؟ از آنجا که مبنای نوشتار حاضر بر اختصار است، به منظور پرهیز از تطویل بحث و برای تتمیم و تکمیل آن خوانندگان عزیز را به اثر ارزشمند استاد سید محمد رضا جلالی با عنوان «تدوین السنة الشریفة» ارجاع می‌دهیم که حقیقتاً بحث کامل و مستوفایی در این زمینه مطرح نموده است. اگر آوروئس اطلاعی از این مباحث و چنین کتاب‌هایی داشت و اگر برخی از آثار حدیث پژوه بزرگ معاصر مرحوم علامه سید مرتضی عسگری را مطالعه کرده بود، قطعاً این گونه ناآگاهانه به اظهار نظر در زمینه حدیث نمی‌پرداخت.

### ج) دلیل عقلی

در منطق و فلسفه این قاعده معروف است که بهترین دلیل بر اثبات امری، وجود آن است و به تعبیر مولانا: آفتاب آمد دلیل آفتاب. اینکه در طول تاریخ اسلام هزاران جلد کتاب کوچک و بزرگ در زمینه حدیث و علوم مختلف وابسته به آن به نگارش درمی‌آید و صدها هزار صفحه مطلب درباره حدیث - اعم از اینکه در اثبات یا نفی آن باشد (که عمدتاً در اثبات آن است) - به نگارش در می‌آید و هزاران نفر از علمای مسلمان، عمر خویش را در راه احیای حدیث صرف می‌کنند و ده‌ها نکته دیگر مشابه آن، همه و همه، بیانگر جایگاه والای حدیث نزد مسلمانان است. اصولاً هرگز قابل تصور نیست و عقلاً غیر ممکن است که پیامبر به عنوان الگوه و اسوه امت معرفی بشود و ۲۳ سال در بین مردم زندگی کند و وظیفه شرح و توضیح مبانی دین را برعهده داشته باشد، ولی با این همه، چیزی غیر از قرآن نداشته باشد. امری که هیچ یک از فرقه‌های مسلمان بدان اعتقادی



ندارد. اگر تنها به یک مورد در تاریخ حدیث به طور جدی و عمیق و با عقلی خالی از غرض و هوی نظر افکنیم، محال است این چنین برداشت ناصوابی را درباره حدیث داشته باشیم.

### نکات پایانی

۱- از آنچه در متن نوشتار آمد، به نظر می‌رسد بیشترین توجه آوروئس در پذیرفتن احادیث و تلاش بسیار اما ناموفق و بلکه ناموجه وی در نفی احادیث، وجود پاره‌ای احادیث ضعیف و روایات جعلی است که وی را بر آن داشته تا اصل حدیث را انکار کند. در حالی که به جز حشویه از اهل سنت و اخباری‌ها از شیعه، هیچ کس وجود احادیث ضعیف را انکار نکرده و اساساً دانش‌های بسیار مهمی همچون علم رجال و علم درایه برای همین منظور (یعنی شناخت حدیث صحیح از ضعیف و تشخیص روایات جعلی از غیر آن) در دنیای اسلام پدید آمده است و گسترش روزافزون دانش حدیث‌پژوهی در ابعاد مختلف و در قلمروهای متعدد نیز برای رسیدن به چنین هدفی طرح ریزی شده است. ولی چنان‌که پیش از این هم اشاره شد، شک نیست که اصالت حدیث یک امر است و وجود احادیث ضعیف امری دیگر. در هیچ جامعه‌ای به صرف وجود اسکناس تقلبی، اصل اسکناس را زیر سؤال نبرده و اصل پول را نفی نمی‌کنند. مسلمانان خود به خوبی به آفت جعل حدیث آگاهی کامل داشته و نسبت به روایات جعلی و راویان ضعیف حساسیت ویژه‌ای داشته‌اند و کتاب‌های مفصلی در این زمینه نگاشته‌اند؛ مانند «الموضوعات» و «آفة اصحاب الحدیث» از ابن جوزی و «الضعفاء» از ابن غضائری. همچنین آثار ارزشمند حدیث‌پژوه بزرگ معاصر مرحوم علامه عسکری نظیر «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی»، «نقش عائشه در تاریخ اسلام»، «معالم المدرستین»، «عبدالله بن سباء» در همین راستا تألیف شده است. بگذریم از صدها و بلکه هزاران جلد کتاب‌های رجالی که از آغاز تاکنون در دنیای اسلام برای شناخت هر چه بیشتر راویان حدیث پدید آمده است؛ مانند اثر ارزشمند و سترگ عصر حاضر از آیت‌الله خوبی با عنوان «معجم رجال الحدیث» در ۳۰ مجلد و کتاب «قاموس الرجال» از مرحوم شیخ محمد تقی شوشتری که بالغ برده مجلد است. تنها نتیجه‌ای

که می توان از سخن آوروئس به دست آورد، این است که وی حقیقتاً ناآگاهانه نظر داده و بدون اطلاع از این همه آثار حدیثی و رجالی که خود به تنهایی یک کتابخانه عظیم را تشکیل می دهد، به اظهار نظر پرداخته است.

از سوی دیگر، همان گونه که در مباحث «حدیث پژوهی» به کرات ذکر شده، مسأله دیگر، موضوع «وجوه ارتباط کتاب و سنت» است که مسلمانان به رغم اختلاف دیدگاه هایی که دارند، بر این نکته اتفاق نظر دارند که جایگاه سنت همانا شرح و تفصیل مجملات قرآن و تقیید مطلقات آن و تخصیص عمومات کتاب، و در پاره ای موارد، شرح مشکلات آیات و تبیین پاره ای از الفاظ و واژگان دشوار قرآن است. این حقیقتی است که همه فرقه های مختلف اسلامی بر آن اتفاق نظر و بلکه اجماع تام دارند؛ اجماع و بلکه اصرار بر این نکته که «ان السنه تفسیر القرآن وتبیینه» (ابن تیمیه، علم الحدیث، ۱۴؛ ابوریه، اضواء علی السنه المحمديه، ۱۴). حال، چگونه می توان بی توجه به این اجماع کلی و اتفاق نظر عمومی، و صرفاً با توسل به پاره ای برداشت های ناصواب از آیات، به طور کلی به نفی حدیث اقدام کرد؟! این اتفاق نظر تا آنجاست که برخی با مسامحه گفته اند: «ان الکتاب احوج إلى السنه من السنه الی الکتاب» (ذهبی، التفسیر والمفسرون، ۱/۵۵؛ نیز، ر.ک: قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ۱/۳۹؛ ابن حجر، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ۱/۶؛ خطیب بغدادی، الکفایه فی علم الروایه، ص ۳۰؛ کمالی دزفولی، شناخت قرآن، ص ۳۲۰). بی تردید، آنها نمی خواستند سنت را در رتبه اول و کتاب را در مرتبه دوم قرار دهند، بلکه به منظور تشریح و تبیین جایگاه حدیث و بیان میزان اهمیت آن، چنین سخنی بر قلم جاری ساخته اند والا همگان می دانند که قرآن در همه موارد اصل و سنت، فرع و تابع آن است.

۲- دومین خطایی که آوروئس مرتکب شده، این است که واژه «حدیث» در قرآن را به معنای اصطلاحی آن حمل کرده و در نتیجه به این جمع بندی رسیده که «قرآن به طور مستقیم حدیث را باطل اعلام کرده است» (متقی زاده و عالی قدر، «بررسی دیدگاه برخی خاورشناسان...»، قرآن پژوهی خاورشناسان، ۸/۲۹). در حالی که این سخن برداشتی

سطحی از قرآن و واژه حدیث است که هرگز با مقصود و مراد وی سازگاری ندارد. یک مراجعه ساده به کتاب‌های لغت به ویژه کتاب‌هایی که واژه‌های قرآنی را شرح و توضیح داده‌اند، نظیر مفردات راغب، نادرستی سخن وی را آشکار می‌سازد. اصولاً وقتی قرآن می‌فرماید: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» (زمر/۲۳)، بسیار ساده‌لوحانه است که واژه حدیث در این آیه را که به معنای سخن و کلام است و با قرینه‌های متعدد روشن می‌شود که مقصود از آن در اینجا قرآن است، به معنای اصطلاحی این واژه حمل شود و چنین نتیجه گرفت که «بهترین حدیث قرآن است» (همان، ۲۹) و از این آیه این‌گونه برداشت نمود که پس حدیث از اصل و اساس باطل است. البته که قرآن بهترین حدیث است، ولی حدیث در این آیه با حدیث اصطلاحی و رایج میان مسلمانان بسیار تفاوت دارد و هرگز با آن قابل قیاس نیست. این مهم با مراجعه به کتاب‌های لغت یا کتاب‌های تفسیر قابل فهم است.

۳- اینکه با صراحت گفته شود: «در زمان پیامبر هیچ کس سخنان او را ننوشت. نخستین احادیث (توسط بخاری: ۲۵۶-۱۹۴ق) دویست سال پس از پیامبر نوشته شد» (همان، ص ۴۳) و بعد بلافاصله در ادامه چنین گفته شود که «پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که احادیث، سخنان مردان و زنانی است که هرگز پیامبر را ندیده‌اند و نه تنها آنان، بلکه پدران و پدربزرگان آنان نیز پیامبر را ندیده‌اند؛ از این رو، اگر کسی از احادیث پیروی کند، در واقع، از این مردان و زنان پیروی می‌کند نه از پیامبر» (همان)، سخنی به غایت بی‌اعتبار و بلکه بسیار سخیف و جاهلانه است که ناشی از بی‌خبری گوینده و ناآگاهی وی از آن همه تلاش و کوشش مسلمانان در تاریخ حدیث و مباحثی نظیر سیر تدوین حدیث نزد شیعه و اهل سنت است. بی‌تردید، صدها کتاب حدیث پژوهی از قرن دوم و سوم هجری به این طرف در زمینه «سیر تدوین حدیث» و مباحث مختلف مربوط به حدیث پژوهی به نگارش در آمده است که اگر آوروئس کوچک‌ترین اطلاعی حتی از برخی از آنها داشت، به هیچ وجه نباید چنین سخن سطحی و ساده‌ای را بر قلم جاری می‌ساخت. بگذریم از اینکه با دلایل بسیار و شواهد فراوان و در عین حال محکم و متقن، در برخی از

همین کتاب‌ها به اثبات رسیده است که نه تنها پس از یک صد سال بعد از رحلت پیامبر اقدام به تدوین حدیث نشد، بلکه در زمان حیات پیامبر و حتی با اشاره شخص آن حضرت و با دستور ایشان، برخی روایات پیامبر نوشته می‌شد که قطعاً مراجعه به اثر محققانه «تدوین السنة الشریفة» استاد جلالی و آثار علامه سید مرتضی عسگری برای اثبات این ادعا کافی است.

در بی‌خبری و بی‌اطلاعی آوروئس همین بس که بخاری را اول مؤلف علم حدیث می‌داند، در حالی که پیش از وی مالک بن انس، پیشوای مذهب مالکی‌ها متوفی سال ۱۹۴ هجری با نگارش «الموطأ» اولین مؤلف حدیث در نزد اهل سنت به شمار می‌آید (ر.ک: به مقدمه استاد فؤاد عبدالباقی در آغاز «الموطأ». نیز، ر.ک: ابن‌ندیم، الفهرست، ۱۹۸؛ ابن‌خلکان، وفيات الاعیان، ۴۳۹/۱؛ حاجی خلیفه، کشف الظنون، ۱۹۰۸). بگذریم از اینکه حتی اگر بپذیریم حدیث پس از پیامبر و از دوران بخاری نوشته شد، باز هم نمی‌توان نتیجه‌ای را که آوروئس گرفت، تأیید کرد و این همه احادیث موجود در جوامع حدیثی شیعه و سنی را نادیده گرفته و صرفاً سخنان راویان دانست.

۴- روشن نیست چرا مسلمان باید در مقابل قرآن و کلام الهی، حدیث را پدید آورند؟ آیا حقیقتاً می‌توان از برخی اختلاف احادیث چنین استنباط نمود که «احادیث، عامل دوری از قرآن است و متأسفانه مسلمانان در مقابل قرآن، حدیث و سنت را پدید آورده‌اند؟!» (متقی‌زاده و عالی‌قدر، «بررسی دیدگاه برخی خاورشناسان...»، قرآن پژوهی خاورشناسان، ۵۸/۸). چرا مسلمانان باید چنین اقدامی به عمل آورند و اساساً این چه برداشت ناصواب و چه توجیه نامعقولی است که آوروئس می‌گوید؟ اگر گفته شود دشمنان اسلام در مقابل قرآن، سنت را پدید آوردند تا به اسلام و قرآن ضربه وارد کنند، قطعاً سخنی معقول‌تر خواهد بود تا اینکه بگوییم مسلمانان چنین اقدامی به عمل آوردند و در نتیجه از قرآن دور شده و به حدیث مشغول گشتند؟ باید گفت نه شیعه در چنین اقدامی ذی‌نفع بوده و نه اهل سنت و اساساً هیچ لزومی برای انجام چنین کاری در میان نبوده است. قداست حدیث، ذاتی است و به این دلیل که کلام پیامبر است و در ادامه کلام وحی و سخن خداوند قرار دارد، موجب احترام است. آری، مسلمانان به این دلیل که سنت را شارح قرآن و مفسر آن

می‌دانستند، احادیث پیامبر را گردآوری نمودند و حدیث از آن جهت که علاوه بر مفسر قرآن بودن، مکمل آن نیز به حساب می‌آید، برای مسلمانان قداست دارد و بدان احترام می‌گذارند؛ چرا که دومین منبع تشریح و قانون‌گذاری پس از قرآن است. قداست قرآن در نزد مسلمانان و جایگاه و اعتباری که این کتاب نزد آنان داشته و دارد، به اندازه‌ای است که هیچ نیازی به پدید آوردن امری در مقابل آن نبوده و نیست؛ بنابراین، تنها توجیه منطقی در اثبات حدیث همین است که بگوییم چون مفسر آیات و شارح قرآن است، مسلمانان بدان توجه ویژه و اهمیاتی جدی دارند! همین و بس!

### نتیجه

مسئله قرآن‌بسندهی و نفی احادیث از اساس پوچ و باطل بوده و معلوم نیست مستشرقانی همانند آوروئس با طرح این موضوع به دنبال چه امری و در پی اثبات چه چیزی هستند؟ ولی از آنچه به اجمال مطرح گردید، مشخص شد که حدیث، واقعیتی انکارناپذیر است و هرگونه تلاش در جهت نفی آن، لغو و بی‌حاصل بوده، با شکست کامل مواجه است. قرآن اگرچه یگانه سخن قطعی است که تماماً وحی مطلق بوده، کوچک‌ترین تغییر یا تحریفی در آن راه پیدا نکرده است، از آنجا که در بردارنده کلیات مباحث دینی و بیانگر خطوط اصلی معارف اسلام است و در واقع، قانون اساسی مسلمانان به شمار می‌آید، شرح و تفسیر آن بر عهده سنت نهاده شده و حدیث مطلقاً قرآن را مقید می‌سازد و مجملات آن را تبیین می‌نماید و عمومات آن را تخصیص می‌زند. نیازمندی کتاب به سنت، کمتر از نیازمندی سنت به کتاب نیست؛ به همین دلیل، باید گفت: چون نفی حدیث، نفی کتاب را به دنبال دارد، انگاره نفی حدیث نامقبول و مردود است.

### پی‌نوشت:

[۱] - نگارنده نیز مجموعه دیدگاه‌های مربوط به علوم قرآنی علامه را در کتابی با عنوان «علوم قرآن در تفسیر المیزان» گردآوری نموده و از صفحه ۵۳ - ۸۱ کتاب، به بحث پیرامون این موضوع پرداخته است)

### فهرست منابع

۱. آلوسی بغدادی، روح المعانی، تحقیق سید محمود شکری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ سوم، بی تا.
۲. ابن جوزی، ابوالفرج، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، المکتب الاسلامی، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۳. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، تحقیق حسن امین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، طبع جدید، بی تا.
۴. امین، احمد، پرتو اسلام، ترجمه عباس خلیلی، تهران، اقبال، چاپ سوم، ۱۳۵۸ ش.
۵. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل، البدایه والنهایه، تحقیق علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
۶. ابوریه، محمود، اضواء علی السنه المحمديه، قاهره، دارالمعارف، چاپ پنجم، بی تا.
۷. ابن خلکان، وفیات الاعیان، تحقیق دکتر احسان عباس، بیروت، دار صادر، ۱۳۹۷ ق.
۸. ابن الندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۵ ق.
۹. ابن تیمیه، احمد، تحقیق و تعلیق موسی محمدعلی، بیروت، عالم الکتب، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق.
۱۰. انس، مالک، الموطأ، تصحیح محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۱. عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری بشرح صحیح النجاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ چهارم، ۱۴۰۸ ق.
۱۲. البهناوی، سالم علی، السنه المقری علیها، بی جا، دار البحوث العلمیه، دارالوفاء، چاپ سوم، ۱۴۰۹ ق.
۱۳. جلالی، سید محمدرضا، تدوین السنه الشریفه، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
۱۴. حجتی، سید محمد باقر، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۶۵ ش.
۱۵. حقی بروسی، اسماعیل، روح البیان، بیروت، احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۱۶. حوی، سعید، الاساس فی التفسیر، بیروت، دارالسلام للطباعه و النشر و التوزیع، چاپ سوم، ۱۴۱۲ ق.
۱۷. حسنی، هاشم معروف، اخبار و آثار ساختگی، ترجمه حسین صابری، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش.
۱۸. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۱۹. خطیب بغدادی، ابوبکر محمد بن علی، الکفایه فی علم الروایه، تحقیق و تعلیق دکتر احمد عمر هاشم، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ش.
۲۰. ذهبی، محمد حسین، التفسیر و المفسرون، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۶ ق.
۲۱. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدر، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۳۰ ق.
۲۲. شیخ بهایی، حسین بن عبد الصمد، اربعین، بی جا، مطبعه صابری، بی تا.
۲۳. \_\_\_\_\_، وصول الاخیار الی اصول الاخبار، تحقیق سید عبداللطیف کوه کمری، قم، مجمع الذخائر الاسلامیه، ۱۴۰۱ ق.
۲۴. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل والنحل، تحقیق و ترجمه سید محمد رضا جلالی نائینی، تهران، اقبال، چاپ سوم، ۱۳۶۱ ش.

نقد مقاله «دیدگاه برخی خاورشناسان در مورد قرآن‌بسندهی و نفی احادیث» / ۱۵۷

۲۵. طریحی، فخر الدین، جامع المقال، تحقیق و تعلیق محمد کاظم طریحی، تهران، کتاب فروشی جعفری، بی تا.
۲۶. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، منشورات جماعه المدرسین فی الحوزة العلمیه، بی تا.
۲۷. \_\_\_\_\_، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، با همکاری مرکز فرهنگی رجاء و انتشارات امیر کبیر، تابستان ۱۳۶۳ ش.
۲۸. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق و تصحیح احمد حبیب قصیر العاملی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ ق.
۲۹. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ترجمه علی کرمی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۹ ش.
۳۰. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۷ ق.
۳۱. متقی زاده، عیسی و عالی قدر، علی محمد، «بررسی دیدگاه برخی خاورشناسان در مورد قرآن بسندگی و نفی احادیث»، دوفصلنامه قرآن پژوهی خاور شناسان، شماره ۸، بهار و تابستان ۱۳۸۹.
۳۲. عاشوری، نادعلی، درآمدی بر حدیث پژوهی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد، اصفهان، ۱۳۸۵ ش.
۳۳. \_\_\_\_\_، علوم قرآن در تفسیر المیزان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد، ۱۳۸۵ ش.
۳۴. عینی، بدرالدین ابومحمد، عمده القاری بشرح صحیح البخاری، بی جا، دار الفکر، چاپ دوم، بی تا.
۳۵. عسگری، سید مرتضی، معالم المدرستین، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۰۵ ق.
۳۶. \_\_\_\_\_، مقدمه مرآة العقول، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ ق.
۳۷. فیض کاشانی، ملا محسن، وافی، اصفهان، مکتبه الامام امیر المؤمنین العامه، ۱۴۰۶ ق.
۳۸. فراست خواه، مقصود، کیهان اندیشه، شماره ۴۲ و شماره ۴۴.
۳۹. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، داراحیاء اثار العربی، چاپ دوم، بی تا.
۴۰. قاسمی، محمد جمال الدین، قواعد التحدیث، با تحقیق محمد بهجه البیطار، تقدیم محمد رشید رضا، بیروت، دار الفنائس، ۱۴۰۷ ق.
۴۱. قربانی، زین العابدین، علم حدیث، قم، انصاریان، ۱۳۷۰ ش.
۴۲. کمالی دزفولی، سید علی، شناخت قرآن، تهران، چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴ ش.
۴۳. میدی، رشیدالدین، کشف الاسرار وعده الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۱ ش.
۴۴. مدیر شانهچی، کاظم، علم الحدیث و درایة الحدیث، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۶۲ ش.
۴۵. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۴۶. میرخانی، سیداحمد، سیر حدیث در اسلام، به کوشش علی دوانی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۱ ش.
۴۷. المعجم المفهرس لالفاظ بحار الانوار، قم، مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق.
۴۸. میرداماد، محمد باقر، الرواشح السماویه، چاپ سنگی، بی جا، بی تا.